

پوشش و حفاظت درسی  
سال مباح علوم اسلامی  
فیلمنامه

● گل زری / جمشید ارجمند

## طرح فیلمنامه برای فیلم کوتاه

به «گل زری» خودم و به همه گل زری‌ها و برادرهاشان

طرحی است برای فیلمنامه‌ای ذهنی یا درونی. در حالت کنونی زمان آن کوتاه است ولی می‌توان با افزودن قسمت‌ها و گسترش چارچوب، آن را به فیلم بلند تبدیل کرد. برای آن که تعقیب جریان و خط درام آسانتر باشد از ذکر جزئیات فنی فیلمنامه‌ای و دکوپاژ در آن خودداری شده است. بهتر است گفته شود در لحظه نگارش، دست کم، فکر اجرای سینمایی آن به دلایل آشکار، در میان نبوده است. علت انتخاب چارچوب فیلمنامه برای این ماجرا، علاقه خاص نویسنده به روایت تصویری و استفاده از امکانات ذهنی این گونه بیان است. لازم به گفتن نیست که ماجرا، تخیلی است و بویژه با عنایت به پایان آن، جنبه ذهنی آن می‌چرید.

آدمها: مرد: میانسال

زن: ۳۵ ساله

میزبان: میانسال

شاهد: میانسال. کمی جوانتر

زمان: اکنون و گذشته

زمان اکنون با فیلم رنگی و زمانهای گذشته با فیلم سیاه و سفید. یا در صورت امکان قهوه‌ای یکرنگ نشان داده می‌شود.

مکان: جاده چالوس، قسمت جنگلی، با فیلم رنگی - خارجی

جاده جنگلی خاکی با فیلم رنگی - خارجی

خانه‌ای مدرن با وسایل ساده، با فیلم رنگی - داخلی

کوچه‌ای قدیمی با فیلم یکرنگ - خارجی

خانه‌ای قدیمی با وسایل قدیمی، با فیلم یکرنگ - داخلی

جمعه بازار عتیقه فروشها، یا یک سمساری، با فیلم یکرنگ - داخلی

وسایل مخصوص: یک اتومبیل، هر چه باشد

موسیقی: پیانو مرتضی محجوبی، دشتی و افشاری

سه تار عبادی. چهارگاه و دشتی

«بهار» و «زمستان» از چهار فصل «ویوالدی»

روی صحنه‌های یکرنگ: پیانو

روی صحنه‌های جاده خاکی: «بهار» یا «زمستان» برحسب مورد

۱. خارجی. جاده اسفالت چالوس، رنگی، روز، ترجیحاً صبح، هوا مه آلود

(از داخل اتومبیل، با سرعت آهسته. کسی در کادر دیده نمی‌شود).

صدای مرد:

گل زری، عزیزم. تو چرا از من رو برگردونده‌ای؟ نمی‌بینی مثل همیشه تنهام؟ نمی‌بینی دیگه

هیچکس نیست؟ تو چرا رفتی؟ امروز راه دراز و سختی دارم. دلم مث این آسمون پره

شعر می‌خواند:

دشنه‌ای در پشت دارم

یادگار دوست.

گریه مردان به خلوت کار سختی نیست



● جمشید ارجمند

۹۹

اما من چه شبها

خالی و تنها

خنده‌ها کردم تلخ، در بستر

دشنه هر چه تیزتر

خنده افزونتر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

صدای دختر بچه، کودکانه ولی متین:

- باز دوباره چه مرگته، کی می‌خوای مٹ آدم زندگی کنی، تا کی با چشم باز می‌ری سر تو

می‌کویی به دیوار و برمی‌گردی به شعر و غزل خواندن و چستاله کردن...

(دست راست جاده، رودخانه، کنار جاده قهوه‌خانه‌ها و کافه‌ها آهسته رد می‌شوند. بچه‌ها کنار

جاده می‌خندند و ماشین را با نگاه تعقیب می‌کنند...)

... این دشنه هنوز تو پشتته. از دست من کاری ساخته‌س؟

صدای مرد

زخم پشت من ولی دیری است

با دهانی باز می‌باید  
طلوع روشن خورشید مخمل وار انگشهایت را  
معجزگر.

صدای دختر بچه:

- این دشنه رو خودت زدی، نه به پشتت، که به قلبت.

۲. خارجی. یکرنگ. کوچه‌ای قدیمی

(از آخرین کلمات دختر بچه، صحنه محو یا تاریک می‌شود و فیلم یکرنگ، کوچه‌ای قدیمی را نشان می‌دهد. پسری ده دوازده ساله، کیف به دست وسط کوچه ایستاده، رو به دوربین، با فاصله ده - دوازده متر. دختری چهار پنج ساله پشت به دوربین، رو به پسر ایستاده و گاه دو قدم به طرف او می‌رود و می‌ایستد)

- اون روز بهت می‌گفتم: منم می‌خوام پیام، منم ببر.

صدای مرد روی صورت پسر بچه:

- نمی‌تونم. دارم می‌رم مدرسه، تو کجا می‌خوای بیای...

صدای دختر بچه:

(پا به زمین می‌کوبد)

- می‌خوام پیام، منم ببر...  
شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

(دوان دوان به سمت پسر می‌رود. پسر یک مشت به پشت او می‌زند. دختر گریه کنان برمی‌گردد و دوان دوان برمی‌گردد. پسر یک لحظه می‌ایستد، نگاهش می‌کند و به راه خود می‌رود و در خم کوچه ناپدید می‌شود. از همینجا هم فیلم یکرنگ محو می‌شود.)

۱. (دوربین روی اتومبیل در جاده چالوس باز می‌شود. رنگی. موسیقی پیانو، دشتی، شنیده می‌شود. بعد، داخل اتومبیل)

صدای دختر بچه:

- من اون روز بخدا دردم نیومد. اصلاً. بعدشم یادم رفت. یه دقه بیشتر گریه نکردم...

صدای مرد:

- ولی من به عمره دارم گریه می‌کنم. چرا دست از سرم بر نمی‌داری. این دشنه رو اول تو به پشت من زدی، با اون حق حق گریه‌ت، با اون برگشتن و دویدنت...  
(اینجا دوربین با حرکتی به سمت مرد، آهسته او را داخل کادر نشان می‌دهد. صورت مرد خسته و در هم شکسته است. حالت متفکر و غمگین دارد.)

### ۳. خارجی، جاده جنگلی خاکی و رنگی

(صحنه از جاده جنگلی اسفالت‌ه به جاده جنگلی خاکی باز می‌شود. داخل اتومبیل. مرد پشت فرمان است. کنار او میزبان و کنار در، شاهد نشسته است. زن بر لبه صندلی عقب با حالت کنجکاو و شیفته نشسته است و دستها را به پشتی صندلی جلو، نزدیک شانه‌های مرد تکیه داده و چشم به جاده جلو دوخته است. دوربین از دیدگاه زن صحنه را نشان می‌دهد. کمی بالا می‌آید و آئینه را می‌گیرد. چشمهای مرد در آئینه به چهره زن نگاه می‌کند. و این نگاه چند لحظه طول می‌کشد. نگاه مرد پایین می‌افتد و دوربین دوباره جاده را می‌نگرد. موسیقی ملودی «بهار» شنیده می‌شود.)

### ۴. یکرنگ. داخلی. سمساری یا جمعه بازار

(دوربین آرام از بالای شانه‌های مرد، که زن و میزبان در کنارش هستند، چیزهای مختلف بساط را نشان می‌دهد و روی هر کدام توقف کوتاهی می‌کند. شمعدان، لاله، چراغهای لامپا، گراموفون بوقی و کوکی، و آرام به سمت یک آئینه قدیمی می‌رود. تصویر چشمهای زن در آئینه با نگاه خندان به دوربین می‌نگرد.)

صدای مرد:

- تا در آئینه پدیدار آیی

عمری دراز در آن نگرستم

من برکه‌ها و دریاها را گریستم

ای پری وار در قالب آدمی...

۴. داخلی. اتاق مرد. یکرنگ.

(مرد به همان آئینه که بر دیواری شلوغ نصب شده می‌نگرد. تصویر صورت زن با تکیه بر چشمها در آئینه است.)

صدای مرد:

ای پری وار در قالب آدمی...

که پیکرت جز در خلواره ناراستی نمی سوزد

حضورت بهشتی است

که گریز از جهنم را توجیه می کند...

(دوربین بعد از چرخشی در اتاق شلوغ، یک بار دیگر از نگاه مرد در برابر آئینه، به آئینه و چشمهای

زن می نگرد. و روی چشمها کم کم محو می شود.)

۵. داخلی. اتاق مرد. اتاقی دیگر. یکرنگ، در صورت امکان قهوه‌ای

(با نشانه‌هایی از تعلق به گذشته، مثل تقویمی، مجله‌ای و وسایل صوتی قدیمی. مرد خیلی

جوانتر، روی صندلی راحتی تکیه داده. با لباس معمول خیابان، ولی ظاهری اندک خسته و

بیمار. زن، جوان، با ظاهر دختر، پشت سرش ایستاده است. مرد همان‌طور که نشسته سر را به

عقب خم می کند و می گوید)

صدای مرد:

- تا دست تو را به دست آرام

از کدامین کوه می بایدم گذشت

تا بگذرم؟

از کدامین صحرا

از کدامین دریا می بایدم گذشت

تا بگذرم

صدای زن:

(زن راه می افتد به طرف در)

دستانت آشتی است

و دوستانی که یاری می دهند

تا دشمنی

از یاد

برده شود...

صدای مرد:

- چرا آمدی، چرا می ری. می دونم که باید بری. سالهاست که باید بری. من دیر رسیدم. اصلاً

نرسیدم. اما تو که رفته بودی، برای چی آمدی؟

صدای زن:

(بی اینکه دیده شود. روی تصویر مرد)

شما خواستید پیام. یعنی باعث شدید پیام. داشتید می‌مردید. داشتید می‌رفتید. آگه می‌رفتید من هم نمی‌تونستم بمونم. دنبالتون می‌آمدم.

صدای مرد:

- برت می‌گردوندم، مٹ گل زری. گریه هم می‌کردی، بیتابی هم می‌کردی اهمیت نمی‌دادم، برت می‌گردوندم. حالا هم برو، دیگه نیا.

صدای زن (بلندتر):

- شما می‌خواید که من برم؟

صدای مرد:

(روی تصویر پریشان و آشفته زن)

- خودت می‌خوای، یعنی خودت خواستی. من کوهها و دریاها و صحراها رو پشت سر گذاشتم تا به چیزی که می‌خواستم برسم، به دو تا دست. اما تو نخواستی، نداشتی، نتونستی، نمی‌دونم، بالاخره هر چی بود تو کردی... علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
ع. داخلی. یکرنگ. زن و مرد جوان رو به روی هم  
(صحنه زمینه نامشخص و تیره‌ای دارد. نمی‌شود تشخیص داد کجا و چه جور جایی است. میز و صندلی و بخصوص رو میزی شبیه کافه است. یک نمای نیم‌رخ از هر دو. قطع. و روی میز در نمای درشت نشان داده می‌شود. دو تا قهوه، یک جفت دست زنانه و یک جفت دست مردانه روی میز. دست مردانه مشت شده و دست زنانه آهسته آهسته، روی میز، به عقب، به طرف صاحب دستها می‌لغزد. زیر این صحنه سه تار عبادی در دشتی شنیده می‌شود. پس از این که دستها به انتهای میز رسید صحنه قطع می‌شود و زن و مرد در حال برخاستن، نشان داده می‌شوند. دو نمای نزدیک از هر صورت. مرد صورت گرفته و زن صورت شاد و سبک دارد. بعد در یک نمای مشترک هر دو با همین حالت به هم نگاه می‌کنند.)



## صدای زن:

(بازگشت به اتاق مرد. مرد در همانجا. زن با حالت شوکه و برآشفته)

- هرگز، من هیچ وقت همچو چیزی یادم نمی‌آد. من به عمر منتظر بودم، دنبال اون ارتباط بودم، ولی دستم بهتون نمی‌رسید. شما از هیچی خبر نداشتین، منو نمی‌دیدین. سرتون گرم کارای خودتون و آدمهای دورو بر خودتون بود. من توی یک زندگی محدود و قفس مانند دست و پا می‌زدم و به شما به چشم نجات دهنده خودم نگاه می‌کردم، دلخوشی زندگیم این بود که به روز شما از جلو خونه من یا محل کار من رد بشین... شما از هیچی خبر نداشتین.

(مرد در نمایی دیگر با صورت متعجب گوش می‌دهد و ادامه حرفهای زن روی صورت او شنیده می‌شود)

- من حتی نمی‌تونستم فکرشم بکنم که شما دارید از دریاها و کوهها و صحراها می‌گذرید... من دو قدمی شما بودم. کافی بود چشم به پایین بندازین، خیلی پایین، تا منو ببینین. ولی شما انگار منو قابل نمی‌دونستین. شما بالاخره منو ناامیدم کردین، ولی نه، ناامید که نه، چه طور بگم...

## صدای مرد:

(نیم خیز، لبه صندلی راحتی)

- با همه اینا، خاموش و منفعل و منتظر... آی زن شرقی! آی زن همیشه چشم به راه و گوش به فرمان...

## صدای زن

- من این طور نیستم. اینو به من نگین. من بیشتر از حد و قدرت خودم تلاش کردم.

۷. خازجی. جاده خاکی جنگلی. رنگی

(اتومبیل در فاصله‌ای کنار جاده توقف کرده. زن، مرد، میزبان و شاهد. یک کومه جنگلی. مقدار زیادی درخت و الوار بریده روی هم انباشته شده. کنار درختها در محوطه‌ای باز تختی زده‌اند و دود از اجاقی در کنار تخت بلند است. یک کتری دود زده روی آن. چهار نفر آن طرف جاده کنار اتومبیل‌اند. جنگلیان جوانی از دور تعارف می‌کنند. چهار نفر به سمت او به راه می‌افتند. آهسته. عرض جاده را می‌پیمایند. دوربین ثابت است و دور شدن آنها را نشان می‌دهد. به جنگلیان می‌رسند. مکالمه‌ای در جریان است که صدایش شنیده نمی‌شود. سه مرد لبه تخت می‌نشینند. زن دور می‌شود و کنار درخت بزرگی می‌ایستد. به آن تکیه می‌دهد. دستهایش در

جیب پالتوی گشادش است. پایین دست را نگاه می‌کند. مرد رو به سمت او نشسته و او را نگاه می‌کند. زن آهسته به راه می‌افتد و دور می‌شود. گاهی خم می‌شود و گلی می‌چیند. یک بار می‌ایستد و به سمت جمع مردها برمی‌گردد و باز راه می‌افتد. جنگلیان به حالت خدمتگزاری ایستاده است. میزبان و شاهد با او حرف می‌زنند. مرد استکان چای در دست دارد. دوربین همچنان ثابت، آن طرف جاده است.)

صدای زن:

- دستهایت در آینه هزاران می‌شود؛ سبزتر از سبزترین باغها، سرختر از سرخترین لاله‌ها...

صدای مرد:

(همان صحنه، دوربین همانجا)

- نسیم نوبهار من،

شمیم سبزه‌زار من

شکوه کوهسار من...

۱۰۵

(زن برمی‌گردد و به جمع نزدیک می‌شود. آهسته. مرد از جا بلند می‌شود و به سمت او می‌رود. دو مرد دیگر همچنان گرم صحبت‌اند. مرد میان راه، کنار محوطه به زن می‌رسد. زن چیزی را به مرد می‌دهد. ظاهراً گل‌هایی است.)

زن:

Une fleur pour toi, (گلی برای تو،)

Parce que ... (چون...)

(ساکت می‌شود. پس از چند لحظه)

مرد.

- خوب parce que چی؟

(قطع. جمع کنار پرتگاه بزرگی ایستاده‌اند. پایین سرگیجه‌آور است. زن خود را عقب می‌کشد.

همه می‌خندند.)

۸. خارجی. جاده جنگلی خاکی. رنگی

(همان جمع. با همان وضع نشستن در اتومبیل، در جهت عکس حرکت می‌کنند. یک بار دیگر

نگاهها در آینه با هم تلاقی پیدا می‌کند. زن تبسمی محو بر لب دارد.

صدای مرد:

- تا در آینه پدیدار آیی...

صدای زن:

- دستهایت در آینه هزاران می‌شود. سبزتر از سبزترین باغها، سرختر از سرخترین لاله‌ها

صدای مرد:

- و سپیده دم با دستهایت بیدار می‌شود...

صدای زن:

- سایه‌ها وقت سحر می‌رویند

(از فراز یک بلندی خانه‌های شهرکی کوهستانی نمودار می‌شود.)

مرد با صدای بیج بیج آهسته:

(پشت فرمان، جلو را نگاه می‌کند. ابروهایش درهم رفته است)

- چه کار کنم. دوباره همون سفره دیشب، همون غریبگی، همون وصله ناجور...

(صحنه آهسته محو می‌شود) *پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

۹. داخلی. شب. رنگی

(سالنی با شومینه و مبلمان معمولی. همه روی زمین نشسته‌اند. مرد تکیه به میل داده و پاهایش را روی زمین دراز کرده است. میزبان دورتر با شومینه ور می‌رود. شاهد نزدیک او پشت به دیوار نشسته است. اما زن رو به روی مرد روی زمین یک وری نشسته و به شعر خواندن او گوش می‌دهد. موسیقی پیانو افشاری)

مرد:

-... نه من بسوزم و او شمع انجمن باشد.

من آن نگین سلیمان به هیچ نستادم

که گاهگاه بر او دست اهرمن باشد.

زن:

(با حالتی واکنشی)

- نمی شد به غزل دیگه بخونید؟ غزل با حال، شاد، مثلاً مثل:

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن

مقدمش یارب مبارک باد بر سرو و سمن.

یا: خوش خیر باش ای نسیم شمال

که به ما می رسد زمان وصال...

مرد:

(کتاب را به او می دهد)

- بگیر خودت تفرالی بزنی.

زن:

(کتاب را می گیرد، چشمها را می بندد، زیر لب پیچ پیچی می کند و کتاب را باز می کند.

لبخندی می زند و می خواند. موسیقی سه تار چهارگاه)

- معاشران گره از زلف یار باز کنید

شبی خوش است بدین قصه اش دراز کنید.

حضور خلوت انس است و دوستان جمعند

وان یکاد بخوانید و در فراز کنید.

به جان دوست که غم پرده بر شماندرد

گر اعتماد بر الطاف کارساز کنید.

نخست موعظه پیر می فروش این است

که از مصاحب ناجنس احتراز کنید.

هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق

بر او نمرده به فتوای من نماز کنید.

وگر طلب کند انعامی از شما حافظ

حوالتش به لب یار دلنواز کنید.

مرد:

امروز هیچ تابنده‌ای امرش بی هرمنوتیک نمی‌گذره. این فن شریف گمان کنم حتماً به درد تعمیر تلویزیون هم بخوره، به درد رفع لاستیک سابی اتومبیل هم بخوره. خلاصه از صبح که چشم از خواب باز می‌کنی هرمنوتیک هست تا شب که بخوای چشم هم بذاری. تازه در عالم خواب هم باید با قرائت فرویدی هرمنوتیک دست به گریبون باشی...

شاهد:

با یک حساب ساده معلوم می‌شه که تعداد غزلهایی از حافظ که در هر چاپ و هر نسخه‌ای آدم باهاش فال می‌گیره ۵۰ - ۶۰ تا بیشتر نیست، که مال وسطهای کتابه. نصفش هم که می‌افته سمت چپ صفحه و خونده نمی‌شه. کتابهای حافظ هم از بس باهاش فال می‌گیرن در یه صفحات معینی جا می‌اندازه و خلاصه هرز می‌شه. حالا معین کنید تکلیف هرمنوتیک را، چقدر باید آدم غزل نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد رو تأویل کنه؟

میزبان:

(از ور رفتن با شومینه فارغ شده. بالحنی جدی)

- به جای این آسمون ریسمون بافی‌ها پاشید بخوابید. دیر شده. ما که رفتیم.

(به سمت زن)

- شما هم بهتره به جای برنامه گلها و شعر و غزل، یه خورده بیشتر به فکر زندگی و بجهات باشی. باشو (زن)، با حالت ناراحت، سر به پایین بلند می‌شود. نیم‌نگاهی به مرد می‌اندازد و در حال رفتن زیر لب می‌گوید)

زن:

خداحافظ!

(دوربین رفتن زن و میزبان را نشان نمی‌دهد، بلکه روی مرد متمرکز می‌شود و کم‌کم به او نزدیک می‌گردد و تغییر آشکار چهره‌اش را می‌نماید.)

صدای مرد:

- خوش است خلوت اگر یار یار من باشد...

(صحنه محو می‌شود)

۱۰. خارجی. روز. جاده چالوس. رنگی

(مرد پشت فرمان دیده می شود.)

مرد:

- گل زری، حواست با منه؟ پیاده شون کردم جلو در و خودم بی خدا حافظی راهی تهرون شدم. به نظرم دیگه ظرفیت تجربه نداشته باشم.

صدای دختر بچه:

- مطمئنی اشتباه نکردی، کار درستی کردی؟ به نظر من تو اونو گناه نکرده مجازات کردی. آدم

یه تجربه رو چقدر تکرار می کنه؟

مرد:

بیست و دو سال پیش، همون سالی که می خواستند بکشندم، اون یه نوجوون تازه نفس بود، سرشار از طراوت جوونی. هر روز می آمد دیدن من، یا عیادت من، نمی دونم. آنقدر آمد تا یه روز دیدم منتظر آمدنش هستم، وقتی آمد بهش گفتم

(صحنه محو می شود)

۱۱. داخلی روز. یکرنگ.

(اتاق قدیم مرد جوان. یک جفت عصای زیر بغل یا ویلچر کنار تخت است. مرد در تخت

نشسته و به لبه آن تکیه داده. زن - دختر جوان پایین تخت نشسته و مرد را نگاه می کند.)

مرد:

آفتاب از چه طرف سرزده هر روز، که سر به من بی سرو سامان زده ای، به به به!

زن:

آدم حالتون رو بپرسم. نگرانتون بودم. خیلی.

مرد:

من بیشتر نگران تو هستم. نمی دونم می دونی داری چه کار می کنی؟ من از خودت بهتر

می دونم. از دست تو کاری برای من ساخته نیست. نمی تونی، نمی شه.

(زن سرش را پایین می‌اندازد و آهسته از جا بلند می‌شود. نگاهی به مرد می‌کند و به سمت در می‌رود. بعد از رفتن او صحنه هم محو می‌شود)

۱۰. خارجی. روز. رنگی

(جاده چالوس داخل اتومبیل، مرد تنها پشت فرمان، موسیقی: «تابستان»)

مرد

- چند دفعه دیگه آمد. بعد دیگه نیامد. لابد مجبور بود.

صدای دختر بچه:

- دفعه آخر کی بود؟

مرد

- همون روز داستانی، همون روز افسانه‌ای عجیب، غریب.

صدای دختر بچه

روز سوء تفاهم که تو فکر کردی اون می‌خواد بره...

مرد

- بله، روزی که به توده از پیشداوریها و حکمهای تاریخی و روانشناختی سرنوشت زن و غیره و غیره به جای من و اون تصمیم گرفت و حکم داد و چه کرد و چه کرد... و پشت سرش بیست سال گذشت.

صدای دختر بچه

- خوب حالا فکر می‌کنی تصمیم درست گرفتی؟ کجا داری می‌ری، کجا می‌خوای بری؟

مرد

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش... من هیچ وقت و هیچ کجا تصمیم درست نگرفتم. ولی چرا باید همیشه من تصمیم می‌گرفتم؟ من چه چیزم از «گوییدو»ی ۸/۵ فلینی کمتر بود؟ کمتر از اون خسته بودم؟ کمتر از اون نیازمند به سفیدپوش اثیری بودم، یعنی «کلادیا»؟ اما اون،

همیشه می‌ترسیدم که نکنه «مادلن» سرگیجه بوده که حالا در قالب «جودی»، از وسط مه سبز و غلیظ جنگل، شیخ‌وار ظهور کرده...

(مرد به فکر می‌رود. اتومبیل آهسته می‌شود و توقف می‌کند. مرد دور و بر را نگاه می‌کند و ناگهان دور می‌زند و با سرعت در جهت مخالف حرکت می‌کند. دوربین از بیرون و ثابت، حرکت آن را تا محو شدن نشان می‌دهد.)

۱۲. خارجی. روز. جاده جنگلی خاکی، بکرنگ.

(مرد پشت فرمان، میزبان در کنارش و زن در صندلی پشت، چهره‌ها همه بی‌حس. بدون موسیقی. بدون صدا. مرد با صورت جامد و بی‌احساس پیش می‌رود. در محل پرتگاه ناگهان فرمان را به سمت دره برمی‌گرداند. حرکت اسلوموشن. در حالتی که فرض سقوط در دره به وجود می‌آید فیلم قطع می‌شود.)

۱۳. خارجی. روز. رنگی. در محل توقف کردن اتومبیل در جاده چالوس

(صحنه دور زدن تکرار می‌شود و باز، دوربین ثابت محو شدن اتومبیل را نشان می‌دهد.)

۱۴. خارجی. روز. جاده جنگلی خاکی. بکرنگ.

(مرد پشت فرمان، زن در صندلی عقب، چهره‌ها بی‌حس. بدون موسیقی و صدا. مثل صحنه قبل، اتومبیل در محل پرتگاه با حرکت اسلوموشن به سمت دره می‌رود.)

۱۵. خارجی. روز. جاده چالوس. رنگی

(مرد پشت فرمان، تنها. از محل توقف به سمت جلو حرکت را ادامه می‌دهد.)

مرد:

- گل زری، گل زری جان. از اینجا دیگه منم و تو. محکم بشین، می‌خوام کمی ماشین سواری کنیم، مٹ جیمزکاگنی.

(اتومبیل سرعت می‌گیرد. دوربین تا مدتی آن را تعقیب می‌کند. بعد می‌ایستد و اتومبیل دور می‌شود. سر یک پیچ، در فاصله‌ای که هنوز تشخیص داده می‌شود، به سمت دره می‌پیچد. حرکت اسلوموشن و لب دره تصویر ثابت می‌شود. این صحنه بدون موسیقی است.)

پایان